

لماذا هذا الكتاب چرا این کتاب؟

سبحانه وتعالى أن تكون الألوهية أو الربوبية كنهه وحقيقته، بل هما صفاته سبحانه وتعالى فهو الله الذي يأله له الخلق ليكملوا ويدفعوا النقص عن صفحات وجودهم، وهو الرب الذي يفيض على خلقه الكمال ويسد نقصهم.

خداوند، منزّه و برتر از آن است که الوهیت و ربوبیت، کُنه و حقیقت او باشد، بلکه این دو، صفات خداوند سبحان و متعال به شمار می‌روند. او خدایی است که خلق برای تحصیل کمال و رفع نقص از صفحات وجودی خود، به او روی می‌آورند، و او پروردگاری است که بر خلق خود کمال افاضه می‌کند و نقص آنها را برطرف می‌سازد.

ولكن أبدأ ليست الألوهية أو الربوبية هي كنهه وحقيقته، بل هو سبحانه وتعالى تجلى لخلقه الفقراء بالكمال المطلق ، فكان هو الإله المطلق - الله سبحانه وتعالى - الذي يألهون إليه لسد نقصهم، وتجلي لخلقه الفقراء بالربوبية، فأفاض على نقصهم الكمال ليعرفوه ويعبدوه، فالعبادة دون معرفة. فارغة. عن. المعنى فضلا عن الحقيقة.

اما الوهیت یا ربوبیت، هرگز کُنه و حقیقت او نیست؛ بلکه خدای سبحان و متعال باکمال مطلق، بر خلق نیازمند خود، متجلی شده است؛ او همان اله مطلقی -خداوند سبحان و متعال- می‌باشد که برای رفع نقص، آهنگ او می‌کنند.

خداوند با ربوبیت بر خلق نیازمند خود جلوه‌گر شد و بر نقص آنها کمال افاضه نمود تا او را بشناسند و عبادت کنند، زیرا عبادت بدون شناخت و معرفت، پوچ و بی معنی است چه برسد به این که حقیقتی در بر داشته باشد.

وبما أنّ غاية معرفة الحقيقة هو: معرفة العجز عن معرفة الحقيقة، فقد تجلّى سبحانه وتعالى لخلقه بالألوهية التي هي الكمال المطلق المواجه لنقصهم، والذي يحثهم على التألّه إليه، وبالتالي تحصيل المعرفة في هذه المرتبة التي تؤهلهم إلى معرفة العجز عن المعرفة في مرتبة الحقيقة.

از آنجا که غایت معرفت، حقیقت «او» (هو) است یعنی شناخت عجز از رسیدن به معرفت حقیقت، لذا خدای سبحان با الوهیت که همان کمال مطلق است، بر خلق متجلی شده است تا با نقص آنها رویارو گردد و این همان چیزی است که آنها را به پرستیدن او تشویق و ترغیب می‌نماید که نتیجه‌ی آن کسب شناختی در این مرتبه است که آنها را به شناخت عجز و ناتوانی از معرفت در مرتبه‌ی حقیقت، رهنمون می‌سازد.

فالألوهية غنى وكمال مقابل للفقر يدفع الفقراء أن يألّهون إليه ليفيض عليهم الكمال، فيعرفونه بالألوهية وهم يألّهون إليه ويعرفونه بالربوبية وهو يفيض عليهم الكمال، إنّ عدم التمييز بين الألوهية وبين الحقيقة جعل الأمور تختلط على كثير ممن يدعون العلم والمعرفة، هذا فضلاً عن أنّ كثيراً من هؤلاء لا يكادون يميزون بين الألوهية والربوبية، حتى نجد اليوم وبوضوح تام عجز من يدعون أنهم علماء الإسلام طوال أكثر من ألف عام عن بيان معنى لقوله تعالى: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) [2].

الوهیّت، بی‌نیازی و کمال در مقابل فقر، نیازمندان را به واله گشتن نسبت به او سوق می‌دهد تا او بر آنها کمال افاضه کند. به این ترتیب آنها او را به الوهیّت می‌شناسند در حالی که واله و سرگشته‌ی او می‌شوند؛ او را به ربوبیّت می‌شناسند و او کمال بر آنها افاضه می‌نماید. تمایز و تفاوت قابل نشدن بین الوهیّت و حقیقت، باعث شده است بسیاری از کسانی که ادعای علم و معرفت دارند، دچار خلط مبحث شوند؛ حال بماند که بسیاری از این افراد تقریباً تفاوتی بین الوهیّت و ربوبیّت قابل نیستند. امروزه نیز به روشنی هر چه تمام می‌بینیم، کسانی که بیش از هزار سال است که خود را علمای اسلام نامیده‌اند، از تبیین و تفسیر این آیه‌ی شریف، درمانده‌اند: «آیا اینان منتظر هستند که خداوند با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آن که همه‌ی امور به خداوند بازگردانیده می‌شود!» [۳].

فهم بین من یضیف کلمة لآیة و یحرفها بهواه و کأنه سبحانه کان عاجزاً تعالی علواً کبیراً عن إضافة هذه الكلمة (4)، و بین من یقول بجواز الإتیان علی الله سبحانه و تعالی (5)، و هكذا هم کحاطب لیل لا یعلم أين یقع فأسه، فهم بین نارین نار: أن یقولوا بأن الله یأتي ویذهب، فینزلوه منزلة المخلوق المحتاج للمکان والحیز أو وسط الانتقال، و بین أن ینفوا عنه الإتیان والذهب بتحریف الآیة و ادعاء أن هناك محذوفاً فیها، و بهذا فهم یحرفون الكلم من بعد مواضعه و عن مواضعه دون خوف منه سبحانه و یا لها من جرأة.

برخی از آنها، کلمه‌ای را به آیه اضافه و آن را طبق رأی و هوای خود تحریف می‌نمایند، گویی خداوند سبحان از افزودن این کلمه ناتوان بوده است [۶]؛ خداوند

بسیار بلند مرتبه‌تر است (تعالی الله علواً کبیراً)! برخی نیز «آمدن» (ایتیان) را برای خدای سبحان، روا می‌شمارند [۷]؛ اینان، پراکنده‌گویانی هستند که گفتار خوب و بد را فرق نمی‌نهد و مانند هیزم‌شکنی هستند که در سیاهی شب، نمی‌داند تبرش را به کجا می‌زند. اینها بین آتش دو آتش قرار دارند: این که بگویند خداوند، می‌آید و می‌رود و به این ترتیب او را تا حدّ جایگاه مخلوقی که محتاج مکان و «حیز» (موقعیت) یا وسیله‌ی انتقال است، تنزل دهند، یا این که با تحریف آیه و ادعای این که چیزی در اینجا حذف شده است، آمدن و رفتن را از او منتفی شمارند؛ به این ترتیب، اینها کلام خدا را از بعد از جایگاهش و از جایگاهش منحرف می‌کنند، بدون این که از باری تعالی، ترسی به خود راه دهند؛ چقدر جری و بی‌باک‌اند!

أما المسيحيون، فقد جعلوا الآتي على السحاب المذكور في التوراة والإنجيل [8] هو عيسى (ع)، واعتبروا أن عيسى (ع) هو الله سبحانه وتعالى.

مسیحی‌ها معتقدند، آن کسی که با ابرهای مذکور در تورات و انجیل می‌آید، همان عیسی (ع) است [۹]؛ ایشان معتقدند که عیسی (ع) همان خداوند سبحان و متعال می‌باشد.

وجعلوا اللاهوت المطلق تجسد بجسد في هذا العالم، وبهذا أعلنوا فقره وحاجته ونقضوا ألوهيته المطلقة تعالى الله علواً کبیراً.

اینان، برای لاهوت مطلق، جسمی در این عالم جسمانی، متصور شده و به این ترتیب فقر و احتیاج و نیاز برای او قایل شده و الوهیت مطلقش را نقض نموده‌اند؛ خداوند بسیار بلندمرتبه‌تر از اینها است (تعالی الله علواً کبیراً)!

من هنا كانت ضرورة كتابة هذا الكتاب لأنه يبين العقيدة الحقّة في اللاهوت التي يرضاها الله سبحانه وتعالى، كما وأرجو من الله أن يكون هذا الكتاب سبباً لهداية كثير من خلقه بعد أن أضاعهم من يجهلون الحقيقة ويدعون أنهم علماء.

از این رو ضرورت اقتضا کرد که این کتاب به رشته‌ی تحریر درآید تا عقیده‌ی درست درباره‌ی لاهوت را که مورد رضایت خدای سبحان است، تبیین کند. از خداوند چشم امید دارم این کتاب را وسیله‌ای برای هدایت جمع زیادی از خلقش گرداند، پس از آن که کسانی که خود را عالم می‌خوانند و از حقیقت بی‌اطلاع‌اند، آنها را به وادی گمراهی کشانده‌اند.

وأرجو من الله سبحانه وتعالى أن يكون في هذا الكتاب خير وبركة وزيادة في هدى ونقص من ضلال لكل من يقرأه، وأن يعم نفعه، وقد حاولت ما مكنتني ربي أن أجعله مختصراً وفي متناول الجميع ولا يصعب على أحد من الناس فهمه.
أحمد الحسن

از خداوند سبحان مسألت می‌نمایم که در این کتاب، برای تمام کسانی که آن را مطالعه می‌کنند، خیر و برکت و زیادت در هدایت و کاستی در گمراهی قرار دهد و عُموم را به آن منفعت بخشد. کوشیده‌ام تا آنجا که پروردگارم مرا توانایی داده

است، مطالب را به طور اختصار و در دسترس همگان قرار دهیم، به گونه‌ای که فهم آن بر کسی دشوار نیاید.

احمد الحسن

[2] - البقرة: 210.

[3] - بقره: 210.

1- القول بأن هناك مضافاً محذوفاً غير صحيح، ويكفي أن نسأل عن المضاف إليه المرفوع في هذه الآية فهل يصح عندهم رفع المضاف إليه كما هو الحال في الآية أعلاه؟ وهل هم يقولون عند إعراب الآية بأن الله مضاف إليه مجرور والمضاف محذوف تقديره أمر مثلاً؟ وبماذا يعللون رفع كلمة الله غير أنها فاعل فعل "أتى"؟

وأيضاً يكفي فقط أن نسأل: هل يصح من حكيم أن يحذف المضاف إذا كان في موضع مشابهه ويسبب انحرافاً في عقيدة التوحيد؟ وهل العرب يحذفون في مواضع الشبه؟ في الحقيقة أسئلة كثيرة ومحرجة لمن يقول بأن هناك محذوفاً تجعله في زاوية ضيقة، ولا يمكنه حتى تعليل قوله ضمن حدود ما هو ملتزم به من قواعد النحو فضلاً عن أن هذه القواعد في أحسن أحوالها سنقول عنها إنها إستقرائية وبشرية، وهو يحاول أن يخضع القرآن وهو كلام الله سبحانه لها، ولعل من المناسب أيضاً نقل قول إمام فقهاء السنة والشيعه الحاليين في هذا الأمر وهو الجرجاني والنظر فيه، وهل يمكن انطباقه على الحال هنا في هذه الآية ليقال إن هناك محذوفاً؟ فقد قال الجرجاني: (القول في الحذف هو باب دقيق المسلك لطيف المأخذ عجيب الأمر شبيه بالسحر، فإنك ترى به ترك الذكر أفصح من الذكر، والصمت عن الإفادة أزيد للإفادة، وتجدك أنطق ما تكون إذا لم تنطق، وأنتم ما تكون بياناً إذا لم تبين) دلائل الإعجاز لعبد القاهر الجرجاني.

أما التأويل، أي أن يقول أحد إن الله هنا بمعنى أمر الله وليس أن هناك محذوفاً، فيأتي السؤال هنا: وهل يجوز إطلاق كلمة الله على غيره سبحانه وتعالى حتى أنها هنا أطلقت على أمره؟ فإذا كان هذا الأمر ممكناً في اللغة فلماذا لا يكون المراد بكلمة الله هنا عبد الله وليس أمر الله، أي أن يكون المراد هو محمد، فالسؤال يكون ما هو أمر الله أو عبد الله؟ ومن هو أمر الله أو عبد الله الذي سمي بالله؟ وحمل اسم الله؟ ولماذا حمل هذا الاسم؟ وهذا هو ما سأحاول أن أبين بعضه في هذا الكتاب.

[5] - قال ابن جبرين وهو من كبار متكلمي (علماء العقائد) الوهابية: (ونحن نقول: لا يلزم من إتيان أمر الله في آيات امتناع إتيان الله - تعالى - في آية أخرى، وإذا أثبتنا لله الإتيان قلنا: يجيء كما يشاء) تعليق ابن جبرين على كتاب لمعة الاعتقاد لابن قدامة المقدسي.

[6] - ابن گفته که در اینجا کلمه‌ی اضافی محذوفی وجود دارد، صحیح نیست؛ کافی است به مضاف الیه مرفوع در این آیه توجه نماییم، آیا مرفوع بودن مضاف الیه آن طور که در این آیه به دیده می‌شود، از نظر آنها صحیح است؟ و آیا آنها در مورد إعراب آیه می‌گویند که مثلاً «الله» مضاف الیه مجرور است و مضاف، تقدیراً محذوف می‌باشد؟ چگونه رفع کلمه‌ی «الله» را توجیه می‌کنند؟ غیر از اینکه فاعل فعل «اتی» است؟

کافی است که انسان بپرسد: آیا حکمت اقتضا می‌کند که حکیم، مضاف را حذف کند آن هم در موقعیت ایجاد شبهه و ایجاد انحراف در عقیده به توحید؟ آیا عرب، در موضع شبهه، اقدام به حذف می‌کند؟ در واقع سؤالات بسیار و سخت‌گیرانه‌ای برای کسی که در این موقعیت، معتقد به حذف می‌باشد وجود دارد به طوری که او را در تنگنای شدیدی قرار می‌دهد. او حتی نمی‌تواند با توجه به قواعد نحوی، دلیلی بر سخن خود بیاورد چه برسد به اینکه حتی در بهترین حالت، می‌توان گفت که این قواعد، قوانینی استقرایی و انسان‌ساخته است در حالی که او می‌کوشد که کلام قرآن را که کلام خداوند سبحان است با آنها بسنجد. شاید بد نباشد که سخن فقهای سنی و شیعه‌ی حال حاضر را در این مورد متذکر شویم؛ سخن جرجانی و نظر او در این مورد؛ آیا می‌توان این نظر را در حال حاضر منطبق با این آیه دانست تا بگوییم که

حذفی صورت گرفته است؟ جرجانی گفته است: «سخن درباره‌ی حذف، بایی با روش دقیق و لطیف است که از چیزی عجیب شبیه به سحر، دریافت می‌شود. گویی ترک «گفته‌ای» فصیح‌تر از بیان آن «گفته» می‌باشد و سکوت، منفعت بیشتری عاید می‌کند و می‌بینی که اگر صحبت نکنی، گویاتر خواهی بود و اگر بیان نکنی، بیانگرتر خواهی بود»؛ دلایلی اعجازگونه از بنده‌ای قاهر، جرجانی!

اما موضوع تأویل، یعنی این که گفته شود در اینجا، «الله» به معنی «امر الله» است و حذفی صورت نگرفته است؛ سؤالی پیش می‌آید: آیا مجاز است که لفظ «الله» را برای غیر از او سبحان و متعال به کار ببریم تا به این گونه برای «امر او» معنی شود؟ اگر می‌توان، چرا نباید این معنی را به جای «امر الله»، «عبد الله» که مراد از آن، حضرت محمد (ص) می‌باشد، در نظر گرفت؟ و سؤال دیگر این که «امر الله» و «عبد الله» یعنی چه؟ «امر الله» یا «عبد الله» چه کسی است، که با «الله» اسم برده شده است و نام «الله» را حمل می‌کند؟ چرا باید حامل این نام باشد؟ اینها مطالبی است که برخی از آنها را در این کتاب، بررسی خواهیم نمود.

[7] - ابن جبیر که از بزرگان متکلمان (علمای عقاید) وهابی می‌باشد، گفته است: «و ما می‌گوییم: لازم نیست عمل آمدن (اتیان) «امر الله» را در آیات برای اجتناب از عمل آمدن برای «الله» (خدای متعال) در آیه‌ای دیگر، در نظر بگیریم و اگر عمل آمدن (اتیان) برای ما ثابت شد، می‌گوییم: می‌آید هنگامی که اراده فرماید». (تعلیق ابن جبیر بر کتاب «لمعه» ابن قدامه‌ی مقدسی).

[8] - وفي القرآن أيضاً قال تعالى: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) البقرة: 210.

وفي الإنجيل: (... فسأله رئيس الكهنة أيضاً وقال له: أنت المسيح ابن المبارك. 62 فقال يسوع أنا هو. وسوف تبصرون ابن الإنسان جالساً عن يمين القوة وأتيا في سحاب السماء. 63 فمزق رئيس الكهنة ثيابه وقال ما حاجتنا بعد إلى شهود. 64 قد سمعتم التجاديف. ما رأيكم. فالجميع حكموا عليه أنه مستوجب الموت. 65.....) مرقس الاصحاح 14.

وفي التوراة: (1 الرب قد ملك فلتبتهج الأرض ولتفرح الجزائر الكثيرة. 2 السحاب والضباب حوله. العدل والحق قاعدة كرسية. 3 قدامه تذهب نار وتتحرق أعداءه حوله. 4 أضاءت بروقه المسكونة. رأّت الأرض وارتعدت. 5 ذابت الجبال مثل الشمع قدام الرب قدام سيد الأرض كلها. 6 أخبرت السموات بعدله ورأى جميع الشعوب مجده. 7 يخزي كل عابدي تمثال منحوت المفتخرين بالأصنام. اسجدوا له يا جميع الآلهة. 8 سمعت صهيون وفرحت وابتهجت بنات يهوذا من أجل أحكامك يا رب. 9 لأنت أنت يا رب علي على كل الأرض. علوت جدا على كل الآلهة. 10 يا محبي الرب أبغضوا الشر. هو حافظ نفوس أتقيائه. من يد الأشرار ينقذهم. 11 نور قد زرع للصديق وفرح للمستقيمي القلب. 12 افرحوا أيها الصديقون بالرب واحمدوا ذكر قدسه) مزامير - 97، وتجد تفصيلاً أكثر في الملحق رقم (4).

[9] - همچنین در قرآن، خدای متعال می‌فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (بقره: 210).

و در انجیل: «... باز رئیس کاهنان از او سؤال نمود، گفت: آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟ 62 عیسی گفت: من، او هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته است و در ابرهای آسمان می‌آید. 63 آنگاه رئیس کاهنان جامه‌ی خود را چاک زد و گفت: پس دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟ 64 کُفر را شنیدید! چه مصلحت می‌دانید؟ پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است. 65....» (مرقس: اصحاح 14).

و در تورات: «1 خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین، شادی کند و جزیره‌های بسیار، مسرور گردند. 2 ابرها و مه، گرداگرد او است. عدل و حق، قاعده‌ی تخت او است. 3 آتش، پیش روی وی می‌رود و دشمنان او را در اطرافش، می‌سوزاند. 4 برق‌هایش، ساکن شده را روشن می‌سازد. زمین این را بدید و بلرزید. 5 کوه‌ها از حضور خداوند مثل موم گداخته می‌شود، از حضور خداوند تمامی جهان. 6 آسمان‌ها عدالت او را اعلام می‌کنند و جمیع قوم‌ها جلال او را می‌بینند. 7 همه‌ی پرستندگان بت‌های تراشیده شده، خوار او می‌شوند. ای خدایان، جملگی او را بپرستید. 8 صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهوذا مسرور گردیدند، ای خداوند، به سبب داوری‌های تو 9 زیرا که تو ای خداوند، بر روی تمامی زمین هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلی هستی. 10 ای شما که پروردگار را دوست می‌دارید، شرارت را دشمن دارید؛ او حافظ جان‌های ترسان از خودش، از دست شریکان است. 11 نور برای صدیقین و شادمانی برای راست‌دلان. 12 ای صدیقان، با پروردگار شادمان باشید! و ذکر قدسی او را سپاس گوید!» (مزامیر: اصحاح 97). برای شرح بیشتر به ضمیمه‌ی 4 مراجعه نمایید.